

سرانجام احساسات ضد آمریکائی در آمریکای لاتین



● نوشته: اوکتاویوپاز

● ترجمه: مجید مهتدی

با واقع بینی باید گفت که ساندینیستها خواسته اند دست آوردهای انقلابشان را حفظ و حراست کنند. آنها می دانستند که در این انتخابات شانس بازنده شدن نیز دارند، با این وجود دل خوش بودند که لااقل مشروعیت خویش را به عنوان تنها نیروی وحدت بخش در سرزمین نیکاراگوئه و قدرتی پرتوان و شایسته به اثبات میرسانند. راه دیگری هم برای نیکاراگوئه وجود داشت و آن تن در دادن به انزوایی بود شبیه آنچه کوبا دچارش می باشد و درعین حال تلاش برای چنگ زدن به قدرت سیاسی در کشور.

○ مهم ترین خطری که همبستگی و اتحاد کشورهای آمریکای مرکزی را تهدید می کند، بروز مجدد موج ناسیونالیسم است و بهترین راه مقابله با حرکت های ناسیونالیستی، گسترش دموکراسی می باشد.

○ سابقه همبستگی کشورهای اروپائی نباید از دید مردم آمریکای مرکزی دور بماند. اگر اروپائیان پس از دوهزار سال کشمکش و خونریزی بالاخره به نوعی از تفاهم رسیده اند، پس آمریکای لاتین هم قادر به انجام چنین کاری خواهد بود.

○ در آمریکای لاتین، احساسات ضد آمریکائی بیشتر در میان طبقات بالای اجتماع و روشنفکران بی خبر از تاریخ دیده می شود: آخرین بازماندگان دست راستی های گذشته که دیگر در صفوف قدیم نیستند و با چپی ها حشرو نشر دارند.

○ انتخابات نیکاراگوئه ضربه نهایی و تیر خلاصی بر پیکر انقلاب مارکسیست - لنینیستی بود و این احتمال وجود دارد که پایان آخرین پرده نمایش انقلاب کوبا نیز که در سال ۱۹۵۹ شروع شد، نزدیک باشد. خوشبختانه این سوی جهان هم همانند اروپای شرقی، مونتسکیو را بجای مارکس پذیرفت. حتی ساندینیستها در تأیید اقدام واقع بینانه و تصمیم پخته خود، درحال درک ارزش های کنترلی و وزنه های ایزوسیون که ضمانتی بر اجرای صحیح دموکراسی می باشد، هستند. حتی با فرض اینکه ساندینیستها در انتخابات نیکاراگوئه نیز به پیروزی می رسیدند، قطعاً شکست نظام مارکسیستی - لنینیستی را از نظر دور نمی داشتند.

این شکست برای نخستین مرتبه در سال ۱۹۸۷ بوضوح مطرح گردید، به ویژه درگردهم آبی سران کشورهای آمریکای مرکزی در گواتمالا که به منظور بررسی طرح صلح پیشنهادی رئیس جمهور کاستاریکا، «اسکار آریاس»، برگزار شد.

در همین زمان، هنگامی که ساندینیستها ادعای کنترل قدرت را که متکی بر ارتش و نیروهای نظامی بود کنار گذاشته و به راه حل سیاسی روی آوردند، فکر مبارزه مسلحانه را به فراموشی سپردند. البته وجود کنترها که توسط آمریکا حمایت دائمی می شدند و مدام فشاری مسلم بر پیکره ساندینیستها وارد می آوردند نمی تواند علت اصلی این چرخش موضع تلقی شود و توجیهی برای برگزاری انتخابات آزاد در نیکاراگوئه باشد.

چرخش ساندینیستها اساساً بی آمد تحولات مهمی بود که در شوروی و اروپای شرقی روی داد. در اجلاس گواتمالا، ساندینیستها متوجه شدند که کمک مورد نیاز برای اجرای دقیق مراحل انقلابشان دیگر نه از شوروی جاری می شود و نه حتی از اقسام کمونیست این کشور، یعنی سرزمینهایی که در اروپای شرقی درگیر تغییر و تحولاتی عظیم بودند. ساندینیستها بخوبی می دانستند که بدون حمایت شوروی، کوبا هرگز پشتیبانی نخواهد داشت چرا که کوبا به خودی خود یک وزنه سیاسی و نظامی محسوب نمی شود.

تاثیر انتخابات نیکاراگوئه بر معمای کوبا هنوز روشن نیست. تاریخ، تنها قضیه نیروهای اجتماعی غیر شخصی نیست، بلکه قضیه انسان ها نیز هست. بخشی اتفاق و بخشی شانس است. فیدل کاسترو پدیده ای تاریخی است. افراد غیر قابل پیش بینی هستند و کوبا در این ارتباط رژی می شخص گرا و فردستاست. اما انتخابات نیکاراگوئه باعث شده است که گزینش راه از سوی کاسترو به طور چشمگیری مورد توجه قرار گیرد. کاسترو می تواند راه «اورتگا» را دنبال کند یعنی پیروی از خط لهستان، آلمان شرقی و یا چکسلواکی. راه دیگر برای کاسترو، در پیش گرفتن مسیر چائوشسکو در رومانی است.

در مورد مکزیک، شکست رژیم تک حزبی در تحولات انتخاباتی نیکاراگوئه یقیناً از سوی جناح مخالف با حزب حاکم بر مکزیک مورد کمال استفاده واقع خواهد شد، چرا که این جناح می تواند خواهان نوعی دموکراتیزه کردن سریع شود. احتمالاً روند این دموکراتیزه کردن که دیرزمانی است در مکزیک آغاز شده، کند بوده است. خیلی پیش از دوران ساندینیستها، حزب حاکم بر مکزیک که تحت رهبری «کارلوس سالیناس گورتاری» قرار داشت، متوجه این امر شد که دموکراتیزه کردن، مادام که بخواهند در لوای یک حزب و جریان حزبی موجودیت کشور را حفظ نمایند، قضیه مرگ و زندگی است. سالیناس بخوبی می داند که چنانچه گشایشی در کار سیستم حاکم حاصل نگردد، حزب او راه به جایی نخواهد برد. درحال حاضر ۴۴٪ کرسیهای مجلس مکزیک به احزاب مخالف تعلق ندارند و حزب حاکم اولین مرتبه حکومت را بسوی نامزد منتخب واقعی مردم از حزب محافظه کار سوق داد و آنرا



باین تشکیلات سیاسی سپرد. هم چنین درک و هضم این نکته اهمیت دارد که ظهور راست ساندینیستی به معنای زوال احساس ضد یانکی و ضد آمریکایی که همواره سمبل آمریکای لاتین (ورای واقعیت تاریخی این بهنه از جهان) بوده است، می باشد. گذشته از اینها، مردم نیکاراگوئه نامزدی را که به روشنی مورد حمایت رئیس جمهوری امریکا قرار داشته برگزیده اند و فراموش نکنیم که رئیس جمهوری امریکا همان حامی تسلیحاتی کنترهای نیکاراگوئه بوده است. بعلاوه برخلاف پیشگونی ها، تهاجم امریکا به پاناما دردسامبر گذشته، هیچ واکنشی در میان ساندینیستها ایجاد نکرد.

ترك این احساس که «ضد قداره بندی» نامش نهاده ایم، در دیگر مناطق امریکای لاتین نیز حائز توجه است و عاملی کلیدی در برخورد با مسایل يك امریکای مرکزی سراسر صلح و آرامش تلقی می شود. فضای مشحون از صلح حاکم بر کشور نیکاراگوئه برای رئیس جمهوری جدید و منتخب و ظانفی دوفوریتی مطرح ساخته است؛ یکی آشتی دادن نیروهای متخاصم که سالهاست بطور پیگیر و خونبار در حال نبردی سخت هستند و دیگری بازسازی اقتصادی کشور

نخستین وظیفه، تنها بدست خود مردم نیکاراگوئه میسر خواهد بود و دومین وظیفه نیز با يك همبستگی و اتحاد مردمی قطعاً با توفیق همراه خواهد شد؛ اتحاد با کلیه کشورهای منطقه کارائیب و مکزیك و ایالات متحده و...

سابقه همبستگی اروپا نیز نباید از دید امریکای مرکزی و حتی برخی کشورهای حول و حوش آن مخفی بماند. اگر اروپائیان پس از دو هزار سال کشت و کشتار بین خود بالاخره بشکلی از تفاهم رسیده اند، پس امریکای لاتین یا بعبارت بهتر جوامع امریکای مرکزی نیز قادر به چنین کاری خواهند بود.

اگر فرانسویها و آلمانیها میتوانند با یکدیگر متحد گردند، ما چرا نتوانیم؟

تشتت در امریکای مرکزی، البته در برخی کشورها، حاصل رسوبات استثمار زدایی افراطی است. و از آنجا که این قبیل کشورها فاقد يك هویت ملی هستند و امکانات اقتصادی و سیاسی چندانی هم ندارند، پس تنها راه حل برای آنها، گردآمدن در يك بازار مشترك منطقه ای و يك انجمن سیاسی همانند جامعه اروپاست. این کشورها بنوبه خویش خواهند توانست در يك جامعه امریکائی (شبهه ایالات متحده) هرچه بیشتر با یکدیگر پیوند بخورند.

چنانچه این کشورها در قرن بیست و یکم بخواهند به تنهایی گام بردارند و سیاستی مستقل از جهان موجود برگزینند، به صورت مهره هایی فقیر و ضعیف در خدمت قدرتهای خارجی در خواهند آمد؛ وضعیتی که در حال حاضر در قرن بیستم بگونه ای سبب درگیریهایی خونبار شده است. اینک که عدم توافق عقیدتی در امریکای مرکزی کاهش یافته، مهم ترین خطری که همبستگی و اتحاد را در این منطقه همانند اروپای شرقی تهدید می کند، بروز مجدد ناسیونالیسم می باشد.

○ از زمانی که ساندینیست ها ادعای کنترل قدرت با تکیه بر ارتش و نیروی نظامی را کنار گذاشته و به راه حل سیاسی روی آوردند، اندیشه مبارزه مسلحانه را به فراموشی سپردند.

○ در واقع، ساندینیست ها با برگزاری انتخابات آزاد در نیکاراگوئه خواستند از دست آوردهای انقلابشان پاسداری کنند. آنها می دانستند که در این انتخابات شانس بازنده شدن نیز دارند، با این وجود دلخوش بودند که لااقل مشروعیت خویش را بعنوان تنها نیروی وحدت بخش و شایسته در سرزمین نیکاراگوئه به اثبات می رسانند.

در اینجا نیز دموکراتیزه کردن بهترین پاسخ به حرکت های ناسیونالیستی است که بروز آنها از هم اکنون پیش بینی می شود. در امریکای لاتین، احساسات ضد امریکایی بیشتر در میان روشنفکران و طبقات بالای اجتماعی دیده می شود. در قرن گذشته آنها که ضد امریکایی فکری کردند عمدتاً محافظه کار بودند، همان محافظه کارانی که سنن اسپانیائی ها را به ارث برده بودند. حزب محافظه کار مکزیك، فی المثل، برای دفاع در برابر تهدید «قداره بندها» که بشدت ایشان را با دولت لیبرال «خوارس» در پیوند میدید، از ناپلئون سوم کمک خواست. در قرن بیستم، صاحبان احساسات ضد امریکایی، ابتدا در جناح چپها و زیر بیرق آنها

سینه می زدند و نه در بین دست راستی ها. امروز روشنفکران بی خبر از تاریخ که اساساً از چپها هستند، آخرین بازمانده آن دست راستی ها محسوب می شوند که دیگر در صفوف قدیم نیستند و با چپی ها حشر و نشر دارند. نوع تحولات دموکراتیکی که در این اواخر شاهد آن هستیم، به ویژه نیکاراگوئه، نزدیکی این حکومت را با امریکا سهیل خواهد کرد. چنانچه همین افراد یعنی چپی ها که می خواهند بسوی شمال (امریکای شمالی) کوچ نمایند، قادر باشند در عین حال رهبران خود را آزادانه گزینش کنند، بدیهی است که احساس ملی قدیمی خود را کنار گذاشته و مجذوب جنبه های عینی و عملی این پیوند بخصوص از نوع اقتصادی اش می شوند.

واژه های پیوند و همبستگی فی نفسه و بصورت مجرد، نه بمعنای از میان رفتن فاصله بین طبقه پولدار و قشر فقیر است و نه حتی تحقق آزادی و برابری. فقط شرطی است برای حصول این امکان، همین و بس. همانند اروپا و ایالات متحده، نظام احتمالی، نظامی اقتصادی و مشترك است، یعنی شکلی از بازار آزاد با دخالت دولت و در جهت رفع نابرابری های مالی و پولی در اجتماع. شکست ساندینیستها، همانند شکست چپ مارکسیستی بطور اعم، شکست فانتزی و تخیل است. راه حل کمونیستی برای رفع بی عدالتی اجتماعی بوضوح ثابت کرد که بمراتب سست تر از بیماری اجتماع است. در حال حاضر، درگیری ما بر سر یافتن شیوه ای سیاسی برای رویارویی با بی عدالتی های اجتماعی است که منجر به بروز راه حل غیر معقول چپی ها شده است.

○ پانویس:

متن حاضر اسپانیایی بوده و توسط «خوسه فیناتاپیا» از نسخه انگلیسی برگردان شده است. اصل مقاله در فصلنامه ای بنام «چشم انداز نو» درج گردیده است.